

و هرجانب که بتوقع ملاقات و استفسار مصلحت رومی آورد از رومی تافتند شمس الدین خان نیز به تبعیت همدمان حضور سوای آنکه با بیروم خان پرخاش نماید و بزبان شمشیر حرف زند
 صرفه کار ندانست • بیت •

بقر خدا چون کسی افتاد • همه عالمش پای بر سر نهند

چوبیند که اقبال دستش گرفت • ستایش کزان دست بر نهند

تا آنکه با فوج خان اعظم در ظاهر قصبه ماحی بجواره مقابل نمودن ضرور افتاد با وجودیکه جمعی از همراهان که بر آنها وقت کار اعتماد بود جدائی اختیار نمودند دولت بیگ که آنقدر تیر روی ترکش فوج بیروم خان بود با بعضی مردم مشهور دیگر کشته گردید خان اعظم را هزیمت داد و بیروم خان باز با فوج ولی نعمت مقابله و محاربه نمودن صلاح کار ندانسته طرف کوه سواک روانه گردید عرش آشیانی بعد از شنیدن هزیمت اعظم خان بتحریک بعضی مقربان متوجه لاهور گردیدند - درین اوان منعم خان از کابل بحضور رسیده بمراتب و خطاب خان خانان سرافرازی یافت و بقصد تنبیه بیروم خان متوجه لکهی جنگل گشتند - چون داخل کوهستان شدند زمینداران آن زمین بمدد بیروم خان فراهم آمده با فوج هراول پادشاه طرح جنگ انداختند - بیروم خان چون دید که در هر صورت با ولی نعمت سوای اطاعت سرود هر در جهان گردیدن است زمینداران را ازان قصد قاسد مانع آمده و امان خواسته هر دو دست خود بسته دستار ندانست در گریز انداخته در خدمت پادشاه حاضر آمده سرپای عرش آشیانی گذاشت و بهای و هوی

دره آورد بگریست - آن زیدک دودمان صاحب قران نیز بوقت سر
 او را از راه لطف بدست مبارک برداشته دست شفقت به پشت
 او گذاشته خلعت خاصه مرحمت فرموده بزبان در زبان گفتند که
 حق خدمت موروثی تو بر ماست اگر باز اراده نوکری داری سرکار
 کالهی و چندیری در اقطاع تو مقرر می نمایم و در صورتیکه در حضور
 باشی در همه باب از احوال تو غافل نخواهم بود و غم خواری
 خواهم نمود و اگر اراده بیت الله داری بعزت و آبروی تمام روانه
 خواهم ساخت - بیرم خان در جواب التماس نمود که الحمد لله
 آنچه انتهایی آرزوی انسان میباشد در بندگی حضرت فردوس
 مکانی و جنت آشیانی و در رکاب سعادت بعمره ظهور آمده و
 درین تازگی همین مواد دل و مرکز خاطر بود که بعد در یافت
 تجدید سعادت قدوس در حصول عفو جرائم رخصت کعبه الله
 حاصل نمایم نمیدانم که شکر این نعمت که بخواهش دل رسیدم
 بچه زبان و چه سان بجا آرم و مضمون این بیت بعرض رساند

• بیت •

ز انجا که لطف شامل خلق کریم تست

جرم نکرده عفو کن و ماجرا میسر

امیدوارم که محض از فضل بی پایان قلم عفو بر جرائم و صفح
 اعمال این سیه نامه تبه کار کشیده بماند بدرقه فاتحه رخصت
 بیت الله مرحمت فرماید - و پنجاه هزار روپیه مدد خرج راه مع
 دیگر لوازم سفر از روی لطف عنایت فرموده مرخص ساختند - عرش
 آشیانی بعد فراغ بند و بست اطراف و تنبیه بعضی مفسدان

متوجه آگره گشتند و بیرم خان در سنه نهصد و هفتاد و چهار [۹۷۴] (64) مع فرزندان و معدود چند که همداران رفاقت نمودند متوجه کعبه مقصود گردیده بعد که به بندر کهنبایت تعلقه احمد آباد رسید و در آنجا چند مقام اتفاق افتاد مبارک خان نام افغان که در جنگ هیمون پدر او از دست بیرم خان کشته گشته بود برهنمونی معاندان خود را رسانده رفیق راه گردیده انتظار فرصت می کشید غافل خود را بر بیرم خان رسانده بیک زخم کار او ساخت و افغانان دیگر که در گوشه و کنار مددگار او بودند بر سر خیمه و خانه او ریخته آنچه یافتند بغارت بردند و در وقت دم واپسین همین کلمه بعد ادای کلمه شهادت بر زبان او جاری گشت که صد شکر در راه ولی نعمت در سفر بیت الله بدرجه شهادت رسیدم - تاریخ کشته شدن او (شهید شد محمد بیرام) یافته اند و میزورا عبد الرحیم پسر چهار ساله بیرم خان و سلیمه سلطان بیگم و دیگر متعلقان با احمد آباد آمده مدد بدرقه حاکم آنجا بحضور رسیدند و سلیمه سلطان بیگم را که شمه از اوصاف او بزبان قلم جاری گشته عرش آشیانی در حباله نکاح خود در آوردند •

بیرم خان از اولاد علی شیر ترکمان بهار لوئی مشهور بود جد و آباء او پروردگار نمک خاندان امیر تیمور بودند و خود خدمت سه پادشاه ازان دودمان نموده در شجاعت و سخاوت و اجرایی امور ریاست ضرب المثل آن عهد گفته می شد و طبع موزون

داشت و از اکثر علم با خبر بود خصوص در علم موسیقي سرشکافی می نمود اگرچه بیرم خان بسبب رشک حاسدان که روز بروز بعادت مزید اختیار سلطنت در چشم همچشمان تنگ چشم خار حسد می خلید و کار به تعصب و نزاع می انجامید و خونهای ناحق که لازم منزوم مکننت و ثروت می باشد علاوه مکافات اعمال او گردید و پنداشت که در مقابل پاداش سیاست از اثر آه مظلومان قرب سلاطین آخر کار خود می سازد متهم به بغی ورزیدن گردید - اما بر عقلائی ناموس خصوص که تاریخ طبقات اکبری از روی غور بمطالعه در آورده و از حسن عقیدت و ارادت که ترکان در حق ولی نعمت دارند واقف است میدانند که ازین سلسله نمک حرامی کم بظهور آمده - ظاهراست که خلاف عقیده بعضی که او را از اهل بغی می شمارند ازین تهمت بری و پاک بود و از طرف پادشاه نیز در ماده او قصوری راه نیافته آری معاندان کار خود ساختند و در اندک فرصت همه بمکافات اعمال رسیدند چنانچه عنقریب باحاطه تجریر می آید •

القصة در سنه نهصد و هفتاد و شش [۹۷۶] (65) ادهم خان را برفاقت پیر محمد خان برای تسخیر مالوا تعیین فرمودند و باز بهادر فرمان روی مالوا که در عیاشی و فراهم آوردن اسباب عشرت شهرت تمام دارد و از خبر آمد آمد فوج پادشاه گیتی ستان باوجود آگاهی یافتن چنانچه در خلوت نشاط با روپ منی

نام که به طبیعت پدمنی بزبان خاص و عام موصوف بود و اشعار هندی بمضمون نازک ادا خوب میگفت و معشوقه او گفته می شد مشغول بود - وقتی از خواب غفلت بیدار گردید که کار از دست رفته بود - و با چندی از ناموس و جواهر بحالیکه قادر بر همراه بودن روپ متی نگردید طرف جنگل سرکار بیجاگیر (66) که کوهها و مکانهای قلب دارد و دران ایام داخل سرحد مالوا بود فرار نمود - و ادهم خان بی آنکه کار بکارزار افتد تمام خزانه و فیضان و اسبان و اسباب تجمل و مغنیهایی حوز لقا بدست آورد و بر احوال روپ متی اطلاع یافته رغبت ملاقات او بهم رساند و تکلیف وصال آن صاحب جمال بمیان آورد و روپ متی که عفت ضمیمه صفات دیگر داشت در ابتدا تا مقدور بعدر و جواب ملائم و نا ملائم پیش آمده میخواست که دفعیه نماید آخر کار دانست که بدین اطاعت امر چاره نیست باظهار عجز و سلوک مهلت یک روز خواسته غسل نموده بتجدید رخت و زیب و زینت و بانواع عطریات خود را معطر ساخته بشهرت ملاقات ادهم خان پرداخت - باختلاف روایات حاصل کلام آنکه قبل از آنکه دست تصرف احدی بدامن او رسد خود را مسموم ساخت - و ادهم خان از جمله اموال چند فیل برای پادشاه روانه ساخته باقی در تصرف خود داشته بقصد تسخیر باقی قلاع آن حدود روانه گردید - عرش آشیانی بر

(66) در یک نسخه اصل بیجاگیر و در منتخب التواریخ بداونی:

بیجاگیره و در تاریخ فرشته بیجانگر نوشته •

متصرف شدن آن همه زر و مال و جنس و انرا اطلاع یافته خود متوجه تعزیر همان قلعه که ادهم خان روانه گردیده بود گشتند و بطریق ایلغار با چهار صد پانصد سوار مسافت یکماهه پادشاهان که اول ایلغار عرش آشیانی همان بود در کمتر از هفته طی نموده نزدیک قلعه کاکرون رسیدند - قلعه دار مع کلید برآمده ملازمت نمود و لحظه درانجا توقف ورزیده ماحضری که قلعه دار حاضر ساخت تناول نموده بعطای منصب و خلعت اورا سر بلندی داده همچنان جلو ریز خود را بادهم خان که هنوز در راه بود رساندند - و ادهم خان نظیر به حال ماندن آبرو همه غنائم از نظر گذراند و ترسان و لوزان به معذرت پرداخت و قلم عفو بر جرائم او کشیده خلعت عطا نموده پیر محمد خانرا حکومت مالوا عنایت کرده باگروه مراجعت فرمودند *

درین ضمن خبر رسید که شیرخان پسر عدلی شاه که درین مدت مفقود الاثر بود سی هزار سوار فراهم آورده بملک شرقی درآمده صاده فساد و آشوب آن ضاع گردید - خان زمان و بهادر خان برادر او برای دفع آن فتنه مامور و مرخص گردیدند - بعد رسیدن بمقابل فرج افغانان که جنگ عظیم در پیوست دران مصاف ترددات نمایان از هر دو برادر بظهور آمد و جمعی کثیر با مردم نامی از هر دو طرف کشته و زخمی گردیدند - شیرخان هزیمت یافت و نیلان پرا از خزانه و مال و اقمشه و انرا از هر جنس بدست خان زمان آمد - و وقت ارسال داشتن عرضه داشت فتح اصلا از ذکر غنائم دران درج نه نمود و همه را عوض خرم بهای

همراهان مقتول خود محسوب نمود - چون این خبر از زبان منتهیان
 بعرض رسید دانستند که خلاف داب ازو بظهور آمده - بشهرت قصد
 شکر سمت کالپی برآمده بهمان طریق ایلغار خود را نزدیک لشکر
 خان زمان رساندند - خان زمان اطلاع یافته ناچار باستقبال شتافته
 از فیلان و دیگر غنیمت آنچه دران جنگ یافته بود پیشکش نمود - و
 وکالت به خان اعظم مرحمت فرمودند - (67) و تودر مل که در پیشکاری
 وزارت مامور بود بندوبست و پرداخت ملک که در مقدمات
 مالی ازو بظهور آمده بر السنه خاص و عام هندوستان تا آخر زمان
 ضرب المثل و مشیر کار و بار دیوانیان و امنای بیست و دو صوبه
 خواهد بود چند کلمه ازان بزبان خامه صدق بیان میدهد - در سواد
 اعظم هند مدار کار و بار و خرید و فروخت و جمع بندی مجال و
 تحصیل مال و علوفه نوکران راجها و پادشاهان بر پل سیاه بحساب
 تنکه بود اگرچه زر سفید محکوک می شد که آنرا تنکه نقره می
 نامیدند اما مخصوص انعام ایلچیان و مطربان بود و رائج عام
 نبود و بجای نقره فروخته می شد - توه رمل که از قوم کهتریان
 بخطاب راجه میان همقرمان سربلندی و امتیاز یافت بنای
 منصب و نوکری پادشاهی برین گذاشت که موافق وصول تنکه
 از دیهات و مواضع سکه روپیه بمقدار یازده ماشه قرار داد فی روپیه

(67) عبارتی که ازین جا تا آخر سطر ۲۰ صفحه ۱۵۸ مرقوم
 است سیوای دو نسخه اصل در دیگر هیچ نسخه اصل یا دیگر
 تواریخ مذکور نیست و نه مناسبی بمقام دارد *

چهل دام موافق نرخ مس آن وقت و اجوره سکه پل سیاه که مراد از یک فلوس باشد مقرر کرده در تنخواه ملازمان پادشاهی جاری ساخت - و موافق همان جمع کل دیهات و قصبجات و پرگانات در دفتر ثبت نمود - این را عمل نقد جمع بندی نامید و بنای وصول محصول رطع دیگر برپای گذاشت - یعنی جنس حبوبات خریف و ربیع که از آب باران بعمل آید آن را بالمناصفه نصف سالم برای صاحب زراعت و نصف باقی در سرکار پادشاهی بضبط درآید مقرر نمود و هر جنسی که از حبوبات و بقولات و نیشکرو انیون و زرد چوب و غیره محتاج آب چاه گردد که در آن خرچ رعیت زیاد می شود ربع هر یک قطعه بر اخراجات و خرید و فروخت آن گرفته جنس غله را سیوم حصه و باقی جنس نیشکرو غیره که آنرا جنس اعلی نامند و خرچ آب چاه و نگاهدانی زراعت و دیو نمودن نسبت بغله زیاد دارد بتفاوت چهارم و پنجم و ششم و هفتم حصه برای سرکار قرار داده باقی بحصه مزارعان مقرر نمود - و همچنان اگر خواهند محصول هر جنس واحد نیشکرو غیره نقد بگیرند موافق بمربع هر جنسی را فی تنکه (بیگه) که مراد از سه هزار و شش صد درعه شاه جهانی مطابق حاصل زمان حال است که آن نیز موافق درج آن عهد وضع کرده اوست زر نقد در دستور العمل ثبت نموده که آن را دهاره و دستور العمل راجه تودرمل نامند و لغایت حال در دفاتر قانون گویان همه موجات ثبت و جاریست - و رعایای سقیم حال را برای برداشتن زمین بیخیر که مراد از اراضی نامزروع باشد و زمینی که بعد مزروع گشتن از ظلم مفسدان اطراف و حکم ظلم پیشه بدنام

افتاده باشد که در آن نیز دهاره و دستور العمل مقرر کرده زر نقد پیشگی برای خرج قلعه رانی که آنرا تقاضای نامند دهانیدن موضوع اوست - که یادگار گذاشته - اما بر عقلای باهوش تجربه کار ظاهر است که الحال موافق تقاضای وضع روزگار طریقه غور امور ملکی و رعیت پروری و آبادی ملک و افزونی محصول از میان برخاسته و عمل اجازه دار که مبلغها خرچ دربار داده بر سر محالات میروند و باعث وبال حال رعایای مال گذار میگردند و آنها را اصلاً نظر بر آبادی ملک و خرابی حال رعایا نیست و از آنکه اعتماد بر بحال ماندن سال دیگر بلکه تمام سال ندارند هر دو حصه محصول را فروخته میگیرند - و زهی خداترسی که بر همین ظلم اکتفا نموده کار بفروختن کار و از آنکه مدار قلعه رانی برانست نرساند - و بار بخرچ دربار سه بندی و نقصان تعهدی که نموده وفا ننماید بساط باقی مانده رعایا را حتی اشجار میوه دار و زمین ملکی و مورثی آنها را بفروش نیارد و تاخت و تاراج مفسدان آن نواح علاوه بر این ملک و خرابی حال رعایا میگردند - از آنست که ده کوره بیست کوره زمین نامزروع افتاده بجای زراعت اشجار خار دار دامنگیر مساهران و نشتر جگر جاگیرداران بی سرو پایه است بعیار پرگنه و قصبجات سیر حاصل بمرتب خراب و ویران از تعهدی حکام بد انجام گردیده که بیشه شیر و مسکن سباع گشته - و آنقدر دیهات خرابه محض و بی چراغ شد که نام آبادی راهها برخاسته - اگرچه از شامت نفس و رعایا و تقاضای ایام بد فرجام که روز بروز ملک زیاده ازین خراب شده و رعایا پامال جور و جفای عمال بد مال

باز کار به پیکار کشید برادر مالدیوزن و اطفال را زیر تیغ آورده با پانصد سوار برآمده جنگ بهادرانه نموده علف تیغ و هدفت تیر و سنان دلاوران چفته گردید و سر مقتولان با فتح نامه بحضور رسید و شرف الدین حسین مورد عنایات بی پایان گردید *

باز بهادر که از مالوا فرار نموده خود را به پناه کوهستان بیجاگیر که سابق از توابع مالوا بود و الحال از عهد اعلیٰ حضرت شاهجهان تعلق بصوبه خاندیس گرفته رسانده چندگاه مانده بعضی از عیال و قدری مال که با خود برده بود دران کوه جایی قلب گذاشته خود را نزد حاکم برهانپور برای درخواست کمک و فراهم آوردن جمعیت رساند - پیر محمد خان خبر یافته با فوج خود شنافته بعد سعی بسیار مال و عیال باز بهادر را بدست آورده همچنان به برهانپور تاخت آورد - باز بهادر باتفاق فوج فرمان روی برهانپور که مدد حاکم برار نیز رسیده بود مقابل پیر محمد خان برآمد و هفت هشت گروهی برهانپور جنگ در پیوست - از آنکه از عدم سلوک و سختی پیر محمد خان همراهان او بدل و جان رنجیده خاطر بودند بچنگ دل ندادند - و باز بهادر از هر طرف که باز صفت حمله می نمود سوار و پیاده فوج خصم را کنجشک واری می ربود - تا آنکه شکست فاحش در لشکر پیر محمد خان راه یافت - و تمام کارخانجات بادشاهی که همراه او بود بتاراج رفت - و مردم بسیار کشته و زخمی گردیدند و پیر محمد خان دست و پا باخته رو بهزیمت آورده تا کنار آب فریدا عنان نکشید و از اطراف بهیلان و مفسدان آن سر زمین بمدد باز بهادر رسیده بر فوج مغلوب تاخته سوار را پیاده و

پیداده را برهم می ساختند - بعده که پیر محمد خان قدم در آب نرودا گذاشته از مدمات غلبه فوج باز بهادر در سنه هفت جلوس غرق بحرفنا گردید و کمتر کسی از همراهان اونجات یافت و باز بهادر با استقلال تمام آمده بمکن حاکم نشین خود رسیده از سرفروبه بند و بست ملک رفته خود پرداخت - عرش آشیانی بعد از شنیدن این خبر بیدماغ گشته عبد الله خان اوزبک را برای تنبیه باز بهادر مع بهادران دیگر و فوج و سرانجام شایسته مرخص فرمودند - و بعد رسیدن عبد الله خان باز بهادر بگرف آردی فوج و تهیه جنگ پرداخته حرکت مذبحوی نموده آخر جنگ فرار اختیار نموده خود را بهمان کوهستان بیجاگیر رساند (70) و عبد الله خان تا مانند تعاقب نموده قلعه مانند را نیز بعد محاصره چند روز بدست آورده قلعه دار تعیین نموده بر زمین مراجعت فرموده عرضه داشت فتح مع کلید قلعه مانند بحضور ارسال داشت و مورد آفرین و عنایات بی پایان گردید *

درین اوان ایلیچی طهماس صفوی شاه ایران با نامه نامی بر اظهار محبت موروثی و عذر کدورت قندهار که بعیب نوکران نادرست خواه طرفین بمیان آمده بود و تحفه های ایران رسید روز ملازمت دولت روپیه نقد مع جواهر و خلعت و اسپ با ساز مرصع بایلیچی عنایت نمودند *

بعد ازان که شمس الدین کوکه دروکالت و امور ملکی صاحب اقتدار گردید رشک و حسد آن روز بروز چنان در ادهم خان با وجود

(70) در تاریخ فرشته نوشته که بکوهستان کمبل میر گریخت *

رشته اخوت می افزود که بفکر بر انداختن نخل حیات او بدستور
 بیوم خان افتاد - هر چند بآتش زنه حقد و حسد سعی و تدبیرها
 بکار برد مفید نیفتاد - روزی در خلوت وقتی که خان اعظم تلاوت قرآن
 می نمود قابو یافته فرصت وقت را غنیمت دانسته به بهانه
 تعظیم نه نمودن اول زبان پیرخاش کشاکش بعد غافل بضرب شمشیر
 کار اوتسام ساخت چون خانه که خان اعظم در آن کشته شد نزدیک
 محل و خرابگاه خاص واقع شده بود و قاتل بخروز مستی و قرب و
 جوانی اصلا متنبه ازان فعل شنیع نگشته همانجا استاد ماند و
 چهارطرف اندرون و بیرون محل آراز گریه و صدای فتنه آمیز بلند گردید
 وقت آرام عرش آشیانی خبر بگوش مبارک رسید برقصه اطلاع
 یافته شمشیر در دست گرفته غضب آلود بر آمدند خان اعظم را
 کشته افتاده مشاهده نموده ادهم خان را مخاطب بعتاب ساخته
 شمشیر از غلاف نیمکش بر آورده اشاره بقتل نموده سبب این فعل
 شنیع استفسار فرمودند آن اجل رسیده خون گرفته ندانست که
 چه عذر گوید و بی ادبانه هر دو دست پادشاه باظهار رسوخیت
 گرفت شروع بقصه پر غصه گریه آلود نمود - عرش آشیانی دستهای
 خود را از دست آن بدبخت جدا ساخته دو سیلی قائم چنان بر روی
 او زدند که بیخود شده افتاد بعد فرمودند که او را بسته بالای بام
 برده دو باره پائین انداختند و بجزای اعمال او رساندند - و بمکافات
 حصد سابق و لاحق کار از ساخت و ماهم اتکه نیز از غصه هر دو
 قاتل و مقتول رنجور گشته چهل روز ازان واقع نگذشته که ازین جهان
 انتقال نمود •

بہی فائدہ بہر یک دم آب و دونان
 بر پیوستہ جمل گشتند با ہم دونان
 با آنکہ کسی ز خوان او سیر نخورد
 یککس نگرست عبرت از وضع جهان

و در اندک فرصتی مدعیان بیرم خان بمواد دل نرسیده بدو رسیدند و
 درین اوان خبر فساد شاه ابوالمعالی رسید اگر خواهد سوانح او را
 مفصل برنگارن از ادعای اختصار نویسی باز می ماند مجمل
 بتحریر می آرد کہ شاه ابوالمعالی از سلسلہ سلاطین صاحب داعیہ
 بود و نزد جنت آشیانی آمدہ بیاید امارت رسیده فکر فساد داشت
 بیرم خان از ارادہ او کہ بزشت کرداری مرکوز خاطر داشت او را
 آمادہ شورش دانستہ مقید ساختہ در محافظت او می کوشید
 تا قابو یافتہ از حبس گریختہ بعد فتنہ انگیزی و فساد زیاد باظہار
 ندامت رخصت کعبہ اللہ گرفته رفتہ باز بہندوستان آمدہ متوسل
 ببعضی مقربان خصوص شرف الدین حسین گشتہ در جرگہ امرا
 در آمدہ بار دیگر سرمایہ فساد گردید - باوجود مکرر از سر تقصیر او
 گذشتند ہر بار شرف ملازمت حاصل کردہ از سرفروہنگامہ فساد
 می ورزید تا آخر کار کار بجائی رساند کہ دوسہ امیر نامی را بحیلہ
 و غدیر گشتہ خود را بہ پنجاب رساندہ چند گاہ مراد شورش بود - بعدہ
 کہ انواع بدو تعیین گشتند از انجا فرار نمودہ خود را بہ کابل بخدمت
 میرزا محمد حکیم برادر عرش آشیانی رساندہ قسمی جوہر ذاتی
 ضمیمہ اخلاص بظہور آوردن کہ شاہزادہ را فریفتہ رشادت و حسن
 عقیدت خود ساخت و میرزا محمد حکیم بیحکم عرش آشیانی

همسیرا خود را بعقد او در آورد - و آن بی سعادت مادر زن خود را که دخیل امور ملک رانی بود بتدبیر بد عاقبتی بکشت و زمام اختیار سلطنت آنجا را از طرف میرزا محمد حکیم بدست خود آورد و در فکر و منصوبه بر انداختن میرزا محمد حکیم نیز بود میرزا سلیمان برین قصه اطلاع یافته خود را از بدخشان بکابل رسانده ابوالمعالی را بعد از جنگ بدست آورده در مکلفات اعمال او بقتل رساند - عرش آشیانی برین خبر اطلاع یافته شکر دفع شر او بجا آورده فرمودند - که کرد که نیافت - درین ایام فولاد (71) نام غلام میرزا شرف الدین حسین وقت سواری پادشاه که از شکار گاه مراجعت نموده بودند از میان کمین گاه ازدحام عام تیرری برکمان نهاده به پادشاه رساند که ثلث تیر در شانه مبارک جا گرفت و قبل از برآوردن تیر آن تیر انداز خطا کار گرفتار آمد و بجزای کردار رسید گویند بعد دستگیر شدن او بعضی هواخواهان بعرض رساندند که اول ازو تحقیق باید کرد که این فعل شنیع ازو بگفته و راهنمایی که بعمل آمده در جواب فرمودند که در صورت تحقیق و استفسار مبادا از راه عداوت بدروغ نام یکی از خانه زادان عقیدت کیش ما گرفته ما را در حق او بد مظنه سازد حکم نمودند که فرصت حرف زدن نداده بقتل رسانند - و پادشاه بعد حصول صحت ازان زخم خود بدولت متوجه تسخیر بلاد جنوبی گردیدند و بعد رسیدن سرحد برهانپور میران مبارک شاه دمختر خود را مع دیگر تحف و هدایا پیشکش گذرانیده مورد مرحمت

پادشاه گردید و حکومت مالوا را بقرابهار داده باگره تشریف آوردند و چون قلعه آگره ساخته سکندر لودی که از عهد او بر آبادی آگره افزوده پای تخت خود گردانید بعده تا تیاری قلعه شاه جهان آباد تخت گاه پادشاه دهلی گردیده بود ازسنگ و خشت و آهک تیار کرده بودند - عرش آشیانی در سال یازده جلوس که سنه نهصد و هفتاد و سه [۹۷۳] (72) هجری باشد شروع به بنای قلعه ازسنگ سرخ و مسجد عالی ازسنگ مرمر و عمارت دلنشین دیگر نمودند و در سنه نهصد و هشتاد [۹۸۰] رو باتمام آورد و پاکار خود گذاشتند بیست و یک لک روپیه بخرج آن درآمده و سه هزار درعه دوره قلعه و ارتفاع سی درعه و عرض دیوار حصار ده درعه و عرض خندق سی درعه و عمق دوازده درعه سکندری واقع شده اگرچه در السنه کهن سالن شهرت تمام دارد که اکبر آباد موسوم از عهد عرش آشیانی گشته اما آنچه از تاریخ شاه جهان نامه نالیف میرزا امینا ظاهر گشت تا عهد جلوس اعلی حضرت باگره زبان زد بود صاحب قران ثانی مصمم باکبر آباد ساختند - درین ایام عبد الله خان اوزبک در مالوا ماده فساد و بخی گردید بعده که فوجها برو تعیین فرمودند تمام شهر و قصبجات را که لکها مال تجارت در آنجا موجود بود و تیار می شد تاخت و تاراج نموده طرف احمد آباد فرار نمود از انتشار این خبر بعضی واقعه طلبان حرام خوار دیگر سرمایه شورش گشتند خصوص خان زمان و بهادر خان که حسب و نسب هر دو سابق

بزیان خامه داده هر چند که هر دو برادر در همه باب وضع امیران
 اختیار نموده بودند اما از آنکه پادشاه در حق امرای ازبکيه
 بدگمان و کم توجه شده بودند و از بعضی اطوار سابق خان زمان که
 بگزارش آمده شاکي بودند و مکرر میفرمودند که این از نسل
 شیبانی خان ازبک که فخر خود مینمایند آنچه از شیبانی خان
 و دیگر ازبکان بفردوس مکنی الم و تصدیعات رسیده باید که اصل
 قوم ازبک را از قلم رو خود اخراج نمائیم و این معنی روز بروز مادی
 نزاع و فساد هر دو برادر که در مهم شرقی مامور بودند میگردید
 تا آتش فتنه بالا گردید و باتفاق سکندر خان و ابراهیم خان ازبک
 چندی دیگر از نمک بحرمان او باش وضع را با خود متفق ساخته
 سی هزار سوار توران و افغان فراهم آورده حق احسان و نمک ولی
 نعمت را فراموش ساخته طرف بلاد شرقی علم بغی برافراشته
 صریح طبل مخالفت نواخته خلل تمام در ملک انداختند - و پادشاه
 بسبب مواع چند که ذکر آن مقامی اختصار نویسی میگرد
 اخبار موخش را شنیده نا شنیده می انگشتند - و تا خاطر جمعی
 از دفع بعضی مادی فساد دیگر اغماض میفرمودند تا آنکه قلبی
 وقت را از دست نداده بعدم شهرت مهم که گوشمال آن فتنه پژوهان
 را قابل فوج کشی و گرد آوری لشکر ندانستند بشهرت شکار فرمودند
 که سرانجام چند روزه بردارند - و با جمعی از امرای مخصوص و فدویان
 جان نثار که در رکاب سیر و شکر می بودند طرف رخنه شرقی
 متوجه شدند - و تفرج کنان و صید اوگانان عنان توجه جانب صرته
 بهار معطوف داشته یکبار بدستور مقرری ایلغار نموده بهمعنائی

اقبال اکبري با جمعيت قليل که قابل ذکر نيست غافل بر سر آن مدهوشان باد غفلت رسيدند - و آن تيره بختان که مست نشاي غرور بودند بي ادبانه بمقابله شتافتند - بعد زن و خورد که بميان آمد از صدمه مدد طالع آن خسرو سکندر فرچنان مغلوب هراس گرديدند که التماس عفو تقصير را ميانجي قرار صلح ساخته والده خود را برای شفاعت بخدمت پادشاه فرستاده شعله آتش غضب را فرو نشانند - و بتقاضای وقت خطا بخشي را که خاصه خاندان صاحبقران است کار فرموده تقصير هر دو برادر را مع آن ملک بطريق اقطاع به مادر خان زمان بخشيدند - و مقرر شد که مادر او در حضور باشد - وقت مراجعت عرش آشياني هنوز به جونیپور نرسیده بودند که خبر فساد هر دو بدنهار رسيد فرمودند که والده او را محبوس وار حواله حاکم جونیپور نمايند - چون درين ایام خبرهاي ناخوش از کابل و اطراف پنجاب ميرسيد تنبيه آنها را موقوف بروقت ديگر داشته متوجه آگره گشتند - خان زمان خود را بجونیپور رسانده با حاکم آنجا مبارزه نموده غالب آمده جونیپور را با والده خود بتصرف آورده حاکم آنجا را عوض والده خود مقيد ساخت - عرش آشياني از شنيدن جرأت و شوخي آن خيره چشمان بد عاقبت باز متوجه جونیپور گشتند - درين اوان خبرهاي موحش کابل پيهم رسيد •

حاحل کلام ملالت انجام سوانح اينکه بعده که ميرزا سليمان از شنيدن استيلاي ابوالمعالي خود را به کابل رسانده ابوالمعالي را کشت و کابل را بتصرف خود آورده سکه و خطبه بنام خود نموده ميرزا سلطان را در کابل گذاشت و ميرزا محمد حکيم بتقاضای وقت

جان سلامت از دست او بدر بردن غنیمت دانسته خود را بکوهستان آن سرزمین رساند - بعده بگرد آوری لشکر پرداخته بر سر میرزا سلطان آمده کابل را متصرف گردید - میرزا سلطان خود را نزد میرزا سلیمان رساند فوج همراه گرفته برای تسخیر کابل بار دیگر کمر همت بست و نزدیک رسیده بمحاصره کابل پرداخت - و میرزا محمد حکیم از استحکام مورچان و برج و بازه و گرد آوری ذخیره خاطر جمع نموده محصور گردید - و در دفع فتنه میوزاییان بدخشان می کوشید - و حقیقت پیهم بحضور معروض داشت - و بعد رسیدن خبرهای ملال اثر عرش آشیانی فریدون خان کابلی را که خالوی میرزا محمد حکیم می شد با فوج حاکم پنجاب و امیران دیگر را بمدد میرزا محمد حکیم روانه ساخته بودند - و تا رسیدن فریدون خان میرزا محمد حکیم تاب مقاومت در کابل نیاروده خود را قبل از رسیدن فریدون خان بنیلاب رساند - بعده که فوج کومکي بدر پیوستند فریدون خان مصلحت داد که پادشاه بمهم خان زمان در اطراف بهار پابند گردید و شما هم وزارت ملکید تقاضای وقت و غیرت آنست که باتفاق کمر همت بسته ملک پنجاب را متصرف شویم و سرهند را حد خود سازیم و آینده چشم بر راه عطیه الهی باشیم - کابل که ملک مورثی شماست کجا می رود - و میرزا محمد حکیم بازی و فریب آن ابله فریب خورده روانه لاهور گردید - حاکم پنجاب باتفاق کومکيان محصور گردیده سراز اطاعت پچید - و اکثر همراهان فریدون خان ازو جدا شده رفاعت حاکم پنجاب اختیار نمودند - و نسان عظیم علاوه شورش شرقی گردید - بعده که مجدد خبر این واقعات بعرش آشیانی رسید عبد الرحیم بن بیروم خان

را مخاطب به منعم خان ساخته و بر مراتب منصب او افزوده
 جمعی از مردم کار طلب تجربه کار همراه او دانه برای بند و بست
 آگوه مقرر و مرخص نمودند - و مهم خان زمان را موقوف بروقت
 دیگر داشته متوجه پنجاب شدند - و بطریق ایلغار همینکه نزدیک
 سرهند رسیدند میرزا محمد حکیم بمجرد آواز و ورود رایات ظفر آیات
 تاب مقاومت نیارده سراسیمه کار و بار ناگرازه کاری خود گشته
 ناچار راه فرار طرف کابل اختیار نمود - از اتفاقات از مردمان بدخشان
 هیچ کدام در کابل نبودند و جمعیت هم موافق مقاله و محصور
 گردیدن در قلعه نبود - میرزا محمد حکیم بلا تردد تبخ و سفان ملک
 از دست رفتند خود را مقصر ف گردید .

عرش آشیانی از شنیدن خبر مراجعت میرزا محمد حکیم
 میخراستند چند روز به بند و بست پنجاب و تسلی دل الم خورده مردم
 آنجا پرداخته متوجه تنبیه خان زمان گردند درین ضمن خبر آشوب
 تازه طرف مالوا بعرض رسید مجمل از تفصیل آن بزبان خامه
 میدهد که محمد حسین میرزا و مسعود میرزا که با محمد سلطان
 و میرزا محمد زمان چهار برادر می شدند و با خاندان صاحبقران
 رشته بنی اعمام ذوی الارحام میسرسانند چنانچه بغی وزیدن محمد
 سلطان و میرزا محمد زمان در ذکر سلطنت فردوس مکنی و جنت
 آشیانی باحاطه تحریر آمده و مکرر قلم عفو بر جریده اعمال آنها
 کشیده شده بود درین ایام از شنیدن هنگامه اطراف شرقی و کابل
 با الغ بیگ میرزا و شاه میرزا که آنها نیز از همان سلسله صاحب
 داعیه بودند هندستان گشته مع پسران بغی وزیده فتنه عظیم برپا نموده

قصبات صوبه مالوا را بتاخت و تصرف آورده در میان هم قسمت برادرانه نمودند - عرش آشیانی از شنیدن خبر این فساد تازه فسخ اداده ثرف پنجاب نموده اول بفکر دفع فتنه و آشوب خان زمان بد پیمان پرداختن اهم دیگر مهم دانسته مسامت بعیده را نظریق ابلاغ طی نمودند - که قبل از انتشار یافتن خبر حرکت آن پادشاه گیتی ستان بر سر آن خفتگان بادیه غفلت رسید و خان زمان اجل ذاکهان پیشم عبرت بین مشاهده نمود - از آنکه راه فرار و در التماس عفو تقصیر بر روی خود مسدود یافت بجز آنکه در مکافات قتل بحرامی خود را بدم تیغ و سنان دهد چاره کار دیگر ندانست - و بعد کوشش لاحاصل طعمه شمشیر و هدف تیر بهادران رکاب گردید - و بهادر خان که زنده دستگیر شده بود به برادر خود پیوست - آری که کرد که نیانت - و که کاشت که ندریود - سرهای باقی پیشکن مقتول را بطریق هدیه برای میوزایان که تازه بعرضه بغی آمده بودند روانه فرمودند - و اکثر همراهان هر دو بودار را که بقید در آمده بودند حکم فرمودند - که بر پایی فیل بسته تشهیر نمایند تا بسرداران خود واصل گردند و تاریخ این فتح (مبارک فتح اکبر) یافته اند .

بعد فراخ استیصال مدعیان دولت سمت شرقی متوجه تنبیه میوزایان باقی گردیدند - در همان زودی از هیبت اقبال اکبری میوزا الخ بیگ که در بغی ورزیدن پیش قدم دیگر میوزایان بود بصاط حیات در فرودید - و دیگران قاب خدمات بهادران رکاب نیارده آوارگ طرف احمد آباد و گجرات و خاند پس گشتند - و عرش آشیانی در سنه دوازده جلوس متوجه تشهیر چنور و تنبیه

رانا گردیدند - همین که رأیت ظفر اثر نزدیک سرحد تعلقه رانا رسید رانا که بعد هزیمت در لنگ سوار و پیاده از مقابل دهه روانه هزار سوار چفته هزیمت یافته مغلوب هراس گشته بر فرزندانش خود قسم گذاشته بود که بر روی بودمان صاحبقران شمشیر نکشند خود بعیال و اطفال خویش برآمده طرف کوهستان قلب که الحال بآبادی آدیپور موسوم گشته و مسکن اولاد آن رانا قرار یافته پناه برد - و جیپال (73) نام برادر صاحب مدار خود را با دیپال نام برادر او و هشت هزار سوار جرار و ذخیره بسیار و آلات حرب مع کارخانجات در قلعه گذاشت - و کار بمحاصره و پیش بردن مورچال و بستن دمدمه انجامید - و ایام محاصره بامتداد کشید و چندین دفعه در یورش و برآمدن راجپوتان بقصد شب خون بر مورچال پایی جدال و قتال بمیان آمد و آدم بیشمار از هر دو طرف کشته و شهید گردیدند و از ابتدای محاصره تا روز پرانیدن دیوار و برج یک طرف قلعه پانزده امیر نامی با جمع کثیر بدرجه شهادت رسیدند - در آخر یورش جیپال از گولگ بندوق پادشاه بقول مشهور کشته گردید - و برادر او دیپال نام ناچار گشته دست از جان و مال و عیال شسته باتفاق همه راجپوتان شروع بچوهر نمودن زنان و فرزندان نموده چهار پنج هزار بل زیاد زن و مرد زیر تیغ آورده از قلعه برآمده بمقابله و مقاتله پرداخت - و جنگ عظیم در پیوست - و از راجپوتان همراه او بیشتری طعمه تیغ و تیرو سنان سفلیان نکلوران چفته گردیدند •

گويند دران روز آنچه بشمار آمدند ده هزار آدم از زن و مرد هندو و مسلمين علف تيغ گشتند - و حکومت آنجا را باصف خان مقرر فرمودند - و بعد آن لغايت حال آن قلعه ويران مطلق مانده و رانا و ديگران وطن خود در همان کوهستان قرار داده آبادهيي باسم آديپور آباد ساخته مي بود - مسود اوراق در ايامي که همراه خليفه سلطان شاهزاده ايران بطريق مهمان وار رفيعي بود وارد ملک او گرديد و بحسب تکليف رانا براي ضيافت چند مقام نمودن اتفاق افتاد و با نوکران عمده رانا که براي استقبال و رساندن تا سرحد با تحف و هداياي مرسوله رانا آمده بودند از روی غور بحقيقت وارسیده و از اطوار مذموم آنها واقف گشته - ملک وسيع پرحاصل که در طول از هشتاد کوره زياده و در عرض کم از هفتاد کوره جريدي نخواهد بود - و جمع آن سوايي مداخل سائر و زاهداری و ابواب فروعی فوجداری و غيره که اين هم مبلغ کلي می شود از محصول مال نقد فقط از کور روپيه تجاوز مداخل دارن - و نوکران عمده او که در سال بيست هزار و سي هزار تا پنجاه هزار روپيه مقرري دارند آنها را باصلاح آن جماعه بيست هزار و سي هزار موافق همان مواجب می يابند - سده صد و چهار صد سوار همراه هريک از آنها تعييناتند - و در همان پرگنات که تنخواه نموده اند می باشند - در سال يکبار دو بار روز دسره يا شادي براي سلام رانا ميروند - يا باستقبال و مشايعت پادشاهزاده يا اميرنامي که ازان راه عبور نمايند تعيين می گرديدند - گويند رانا خود را از اولاد نوشيروان ميگيرد که سرور ايام آتش پرستي آنها به بت پرستي مبدل گردیده اما

اصل ندارد - بهرحال از زمیندار عمده در هندوستان نیست - از جمله نوکران موروثی رانا که وطن در همان سرزمین از قدیم الایام دارند سید علی و سید ولی نام بسیارند که خود را سید مینامند - و تئیکه از آنها ارکان دین و مذاهب پرسند سوای نام رانا و ملت رانا نمی دانند - و هرگاه رانا ازین جهان انتقال نموده بمکان اصل خود شتابد و خواهد که پسر او بجای او قائم مقام گردد - یکی از جماعه کوه نشینان سر و پا برهنه که گویند خزانه رانا از قرنهای کرسی بکرسی حواله آن جماعه است که در جنگل مدفون دارند و هیچ لحدی را بران مکان اطلاع نمی دهند و هر سال و ماه و بروایتی هر روز بران خزانه مدفون می افزایند او آمده سرانگشت خود را بکار شکاف می نماید و قطره خون آن انگشت بر پیشانی آن وارث ملک می مالند - بعد از ان ارکان دولت آداب مبارک باد بجا می آرند - و آنها با پادشاهان نسبت دختر نمی نمایند *

القصة بعد فراغ تسخیر قلعه چتور در سنه سیزده جلوس متوجه تسخیر قلعه رنتهپور تعلقه سورجن حاکم آنجا گردیدند - بعد که بمحاصره رنتهپور پرداختند باوجود در همین اوان خبر رسید که میرزایان باغی پیشه از احمد آباد باز برگشته طرف مالوا آمده تاحت و تاراج مینمایند اصلا متوجه دفع فساد مالوا نگشته دست از محاصره برنداشتند - و راجه سورجن حاکم قلعه مغلوب هراس گشته فرار نمود - بعد قلیچ خان اندجانی و غیاث الدین علی نخشبی را مع فوج شایسته برای تنبیه و دفع فتنه میرزایان باغی تعیین فرمودند و خود متوجه اجمیر شدند - بعد

رسیدن نوح طرف مالوا میرزایان دست و پای قحاصل زنده هزیمت
 یافته راه خاندیس اختیار نمودند - و عرش آشپانی بعد فراغ
 زیارت حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره و رساندن
 فیض یساکدان و خادمان آن مکان فیض نشان و تقدیم فاتحه
 و التماس فرزند طرف آگره متوجه شانه و بسیکری هفده هیزنه
 گروهی آگره که رسیدند بخدمت حضرت شیخ محمد سلیم
 چشتی که از مردمان والا مقام آنجا بود رفته درخواست فاتحه
 برای طلب فرزند نموده ذنر نمودند که اگر خدا بدین امید
 کامیاب سازد هم اسم شیخ نمایند - و در همان زودی بمزده حمل و
 بارور گشتن نخل مراد مبشر گردیدند - و آن حجله نشین سراچه
 عصمت را که اثر ثمر آرزو در بطن او ظاهر گشته بود از راه مزید حسن
 عقیدت همراه پروردگیان حضرت شیخ نگاه داشتند - بعد که بمزده
 ولادت با سعادت آن نور حدیقه سلطنت و نور حدیقه خلافت
 که هفدهم ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و هفت [۹۷۷] بطالع
 میزان از مطلع فضل یزد منان بر ساحت زمین جهانگیر گردیده کامروا
 گشتند بطریق استعجال خود را بخدمت شیخ سلیم رسانده بعد تقدیم
 شکر توجهات باطنی آن قدوره زمان خرمن خرمن و دامن دامن
 زر بمستحقاق و خادمان آن سرزمین رسانده مولود مسعود را بسطان
 سلیم موسوم ساختند - و تاریخ ولادت آن نونهال گلشن جهانبانی
 و گوهر درج اکبرشاهی (در شهوار لجه اکبر) یافتند - و پیاده زیارت
 درگاه حضرت خواجه معین الدین چشتی باجمیر که صدو بیست
 کوه عرفی مسافت دارد تشریف بردند - و نصبه سیکری را بحسب

نقشبندی که حضرت فردوس مکانی را با زانا ساتکا در آن مکان میمنت نشان رو داده بود مسمی بفتح پورا ساخته مشتبه بر رونق خلد برین آبان نمودند - و عمارات عالی گذاشتند - چون قلعه کالینجر که شیر شاه در هوای تسخیر آن سوخته در حالت نزاع بمراد دل رسیده مفتوح ساخته بود - و باز کفار بدعوی ارث بتصرف خود آورده بودند - عرش آشیانی همین که اراده تسخیر آن قلعه در دل راه دادند - راجه رامچند که در آن قلعه حاکم مستقل بود کلید قلعه را مع دیگر هدایا پیشکش فرستاده مبارک باد ولادت پادشاهزاده معروف داشت - و در همان زودی از مرده روح پرور تولد فرزند دیگر که مسمی بسطان محمد مراد ساختند کل عیش و نشاط در چمن مراد شگفته گردید - و باز از سر صدق و وفا با جمیر تشریف برده زیارت نموده زر وافر بخادمان و ضعیفان و ارباب حاجت رساندند - و فرمودند که حصاری از گچ و سنگ گرد آن مزار سازند - راجه کلیان مل حاکم بیکانیر و چندر سین والد مالدیو آمده مع انواع تحف ملازمت نمودند - و دختر کلیان مل از جمله پیشکش داخل پرستاران خاص سرادق جاه و جلال گردید - درین اوان از نوشته اعتماد خان وزیر سلطان مظفر گجراتی که اکثر نظر بند (؟) و امیر صاحب مدار می بود و آخر با یکی از آن هردو ساخته در دفع امیر دریم کوشیده فی الجمله در سلطنت اختیار بهمرساند معینا در سلطنت و ملکت خلل باقی ست و در حقیقت ملکت گجرات بتصرف امرا در آمده چنانچه در ذکر حاکمان احمد آباد مفصل بگزارش در آمده و نصی سلطنت احمد آباد بصوب نفاق امرا

برهم خورده ملک صاحب ندارد و هر دو میزرای باغی پیشه که از خدمات فوج پادشاهی این طرف آوازه شده اند در بهرونج و اطراف احمد آباد باتفاق بعضی مفسدان واقعه طلب علم بغی بر افراشته اند باندک توجه و تعیین فوج این ملک بتصرف اولیای دولت خواهد آمد بعد عرض پیر محمد خان اتکه را بافوج شایسته پیشتر مقدمه الجیش مرخص فرمودند - چون برسرحد راجه سروهی رسید راجه آنجا یکی از راجپوتان چرب زبان تهور نشان را بطریق رساندن پیغام و اظهار بعضی مطالب ضروری و معجز حال خود فرستاد - و او در وقت ادای پیغام جمدهر از نیام کشیده بر شکم خان مذکور رساند همرهان پیر محمد خان بر سر او ریخته دست بدست بسزای کردار او رساندند - و پیر محمد خان اگرچه باوجود رسیدن زخم کاری جانبر گردید اما از الم زخم که بعد مدت التیام پذیرفت جرأت رفتن احمد آباد ننموده بخدمت پادشاه مراجعت نمود - و عرش آشیانی خود بدولت و اقبال عذر مال عنان عزیمت طرف گجرات معطوف داشتند - در سه منزل طی نموده بودند که بمزده ولادت فونہال گلشن سلطنت پادشاه زاده دانیال مبشر گردیده بغال نیک گرفتند - و در سنه نهصد و هفتاد و نه [۹۷۹] بقصبه پتن احمد آباد رسیده حاکم آنجا را مستمال ساخته بی تردد تیر و سنان از تصرف گجراتیان بر آورده سید احمد خان را که از سادات باره بود فوجداری آنجا داده رایت ظفر آیت طرف احمد آباد برداشتند و نزدیک احمد آباد رسیدند - سلطان مظفر باستقبال شتافته شرف اندوز ملازمت گشته

مورد عنایات بی پایان و مخاطب مظفر خان گردید - بعده دیگر برادران سلطان مظفر که همه از سلاطین زاده‌های احمد آباد بودند سعادت قدمبوس حاصل کردند و سجادات شکر نزول قدوم میمنت لزوم بآن سمت بجا آوردند - و بی آنکه کار بخون ریزی و فوج کشی انجامد ملک بتصرف آن گیتی ستان درآمده امیران عقیدت آئین جبین سالی تهنیت گردیدند - و از جمله میرزایان هنگامه طلب بغی پیشه که آواره سمت بهرونج و کهن‌دایت بودند از شنیدن آواز فتح اقبال اکبری سراسیمه کار و بار گشته میخواستند که فرار نمایند - عرش آشیدتی مطابق رویه یکه تائی بطریق ایلغار بر سر میرزایان که قریب هزار و پانصد سوار داشتند از آنکه همراه عرش آشیدتی زیاده از دو صد سوار نرسیده بود میرزایان بشوخی و جرأت تمام اقدام بر مقابله نمودند و در مکان قلب سر راه پادشاه گرفتند و کارزار سخت و دار و گیر غریب بمیان آمد و بمرتب جنگ مغالبه گردید که از سیف و سنان کار بمشمت و گریبان رسید - و هیچ نمائده بود که چشم زخم بدشمنان آن جناب رسد - و مکرر حملهای مخالفان را بشجاعت ذاتی رد فرمودند - و راجه بهگوان داس که از عقب رسیده رفیق جانفشانی گشته بود بعد تردد بهادرانه با چند راجپوت بکار آمد - و پادشاه خود در ترکش تیر بدست مبارک خالی نمودند - آخر کار نسیم فتح و فیروزی باقبال اکبری هم‌عنان گردیده برفوج پادشاه وزید - و ابراهیم میرزا و محمد حسین میرزا رو بفرار گذاشتند - چون قلعه بذر سورت در تعلقه گل رخ بیگم دختر میرزا کامران بود عنان توجه طرف بذر سورت معطوف داشتند - گل رخ بیگم از شنیدن خبر دبدبه

اقبال اکبری پسر خود را همراه گرفته از راه بکلانه طرف دکن فرار نمود -
 قلعه بندر مذکور بتصرف پادشاه گیتی ستان فر آمد - (عجب قلعه
 گرفت) تاریخ آن یافتند درین ضمن میرزایان فرصت یافته پتن را
 محاصره نموده حال بر سید احمد خان تنگ آوردند - و همین که تیغ
 آفتاب گیتی ستان از افق مشرق سر بر آورده بود آواز رسیدن پادشاه
 فر اقبال انتشار یافت - دست از محاصره برداشته سایه وار از گرد
 احاطه آن دیار معدوم الوجود گشته آواز دکن گشتند - و عرش نیانی
 خان اعظم را بصوبه داری احمدآباد با دیگر حکام تجربه داری و
 رعیت پور در احمد آباد گذاشته در سنه نهصد و هشتاد از پیام
 [۹۸۱] متوجه آگره گردیدند - و فوج برای تسخیر ابراهیم
 فرمودند - و ابراهیم حسین (۷۴) میرزا خود را به پتم رسانده
 چند روز مانده فساد گردیده بزودی از دست بلوچان گشته شد -
 و سر او بحضور رسید - فرمودند بر دروازه آگره آویزند - و در همان روزها
 مسعود میرزا گرفتار شده آمده در قلعه گوالیار مقید گردید *

درین اوان که پادشاه در فتحپور تشریف داشتند بعرض رسید که
 اختیارالملک گجراتی باتفاق محمد حسین (میرزا) لشکر فراهم آورده آمده
 احمد آباد را محاصره نموده است - عرش آشیانی ابتداء چند هزار
 سوار انتخابی همراه امرای عقیدت نشان رزم آزما بیشتر بطریق
 هر اول رخصت فرموده بتأکید اکید بهر یک فرمودند که اگر چه ما از

(۷۴) در نسخه ابراهیم بیگ میرزا نوشته لیکن ان صحیح

شما بیشتر خواهیم رسید اما تا مقدور شما هم خود را زود تر برسانید -
 از عقب بعد چند روز خود بدولت از فتح پور با چهار صد پانصد سوار
 انتخابی یک تار بهادر که بیشتر از امرای جان نثار و خانه زادان
 تجربه کار کارزار دیده بودند برهترین ماده سوار نموده و خود
 پاره راه بر اسپ و بیشتر بر بهل و شتر سواری فرموده شب و روز
 طی مسافت نموده چهل روزه راه را که پادشاهان در سه ماه و
 چهار ماه قطع نتوانند نمود در نه روز طی فرموده بحوالی احمد آباد
 رسیدند - سابقین راه هرجا که با امرای لشکری که سابق مرخص
 فرموده بودند ملاقات می شد آنها باظهار خجالت غرق عرق
 انفعال گردیده برکاب می پیوستند - و باز تا احمد آباد در ایلغار
 بهم رکابی آن پادشاه ذوالقدر نتوانستند رسید - و روزی که کار بمقابله
 و مقاتله افتاد زیاده از سه هزار سوار در رکاب نبودند چون در همان
 دو سه روز جاسوسان اختیار الملک پادشاه را در فتح پور گذاشته بی اثر
 خبر حرکت کوچ آمده بودند بعد که آثار گرد فوج همراگان
 مرش آشپانی و غلغلگی رسیدن لشکر تازه بگوشها رسید یکی از سواران
 فوج مخالف که برای آب دادن اسپ خود کنار آب متصل
 دروازه شهر آمده بود در همان آن از سواران خان اعظم صوبه دار
 محصور برای آب خوراندن اسپ گزاره آب آمد سوار اختیار الملک
 ازین سوار استفسار نمود که کدام سردار تعیین کرده پادشاه شما تازه
 رسیده - آن سوار در جواب گفت که جلال الدین محمد اکبر پادشاه
 فازی خود بدولت و اقبال رسیده اند - سوار آن طرف که بروایت
 بعضی مورخین محمد حسین میرزا خود بود بدو گفت زهی لقب

دروغ - خبرداران ما بیعت روز است که پادشاه را در قمع بور بلا خبر اراده کوچ گذاشته آمده اند - سوار خان اعظم در جواب گفت آری چنانست که می گویند - اما امروز نه روز است که پادشاه شتر سواره از فتحپور بدین سمت ایلغار نموده با شتر سواران یکه تاز بهادر انتخابی خود را رسانده *

بر منصف پیشکن باهوش ظاهر است که هیچ پادشاه بدین جرأت و این یاری طالع و مدد اقبال عدو مال نبوده که باوجود تحقیق خبر فوجهای سنگین مخالف و میسر داشتن آنکه اگر خواهد با لک سوار و چهار پنج هزار فیل که همیشه در فیلخانه سرکار موجود می بودند متوجه کارزار گردد - این همه جرأت نماید - که هر جا با چهل پنجاه هزار سوار کارزار باید نمود با جمعیت معدود که آنها نیز بسبب یلغار شب و روز و بیدار خوابی با کلفت و کسل تمام خمار آلود بیداری رسیده باشند که ادنی فوجدار برگنه از عهد مقابله و پیکار او تواند برآمد چنان تهوری را کار فرماید - و بر عالمی ظاهر است که وقت اراده توجه پادشاهان از شهر بشهر دوسه ماه خبر کوچ و بر آمدن پیشخانه و تیاری کارخانجات شهر بشهر انتشار می یابد - و آن خسرو گیتی ستان بدان چستی و چالکی خویش را برساند که قبل از رسیدن خبر خود را با دوسه صد سوار برساند - برخلاف فرخ سیر پادشاه که باوجود فراهم آوردن هفتاد و هشتاد هزار سوار و جمع نمودن همه امیران ایران و توران و راجهای نامدار و سالها بکار بردن منصوبه و تدبیر از عهد یک نوکر نتوانست برآمد -

تا بدام بلاي او گرفتار گرديد - چنانچه انشاء الله تعالى مفصل
 بگزارش خواهد در آمد * ع * بدين تفاوت ره از کجا است تا بکجا
 القصة محمد حسين ميرزا و اميران گجرات از چنين ايلغار نمودن
 آن نامدار انگشت حيرت بدنندان گزیده حوصله باختند - و چنان
 مقرر کردند که اختيار الملک بطريق فوج يلتمش با پنج هزار
 سوار نزديک بدروازه شهر که خان اعظم از احمد آباد برآمده بسد
 پادشاه نتواند رسيد مستعد باشد باز هر طرف که ضرورت اذد خود را
 برساند - و محمد حسين ميرزا با هفده هيژده هزار سوار خود و اختيار
 الملک و ده هزار پياده تيرانداز و برقذداز حکم انداز بمقابله پادشاه
 پردازد - و فوجها بحرکت آمده باستقبال پادشاه شتافته اطراف فوج
 پادشاهي فرو گرفتند - و کوس و کرناي رزم وهای و هوي دليران
 بلند آواره گرديد - و زد و خورد غريب بميان آمد - و بهادران جانباز
 و دلوران يکه تاز با وجود چنان ماندگي و کسل مسامت بعیده از
 بسياري لشکر خصم اندیشه بدل راه نداده داد تهوري ميدادند * نظم *
 همه جنگ را تنگ بسته میان * بگردون بر آورده گرز و سنان
 بخون آب داده همه نيغ را * سنان بر جگر دوخته ميغ را
 بعد که اثر غلبه فوج مخالفان ظاهر گرديد - و چندين از اميران
 پادشاهي شرط جان فتاري بتقديم رساندند - و بسياري گلگونه
 سرخروئي زخمهائي نمايان حاصل نمودند - و نزديک بود که چشم
 زخم بفرج پادشاه ذو الاقبال رسد - عرش آشياني با خاصان جان نثار
 شير وار از قلب فوج ظفر منوج برآمده چون فيل کوه ربا بر محمد حسين
 ميرزا تاختند - همين که پرتو همت اقبال اکبري برابر چشم ميرزا

جلوه گر گوید - دل باخته هراس گشته عمان از معرکه گردانیده با فوج خود رو بفرار گذاشت - و ببادران فوج پادشاهی بتعاقب پرداختند - در انقاي آن حال که گرم گریختن بود - اسب محمد حسین میرزا سکندری خورده افتاد - و بدست مردم پادشاهی مقید گردید - و بخدمت عرش آشیانی حاضر آوردند - چند نامداری که در گرفتن و آزدن او باهم دعوی سبقت می نمودند - میان آنها گفتگو بفزاع انجامید - پادشاه از پرسید که راست بگو ترا که گرفته میرزا در جواب گفت راست این است هیچ کدام مرد آن نبودند که مرا بگیرند مگر کفران نعمت وزیدن من و اقبال پادشاهی مرا دستگیر ساخت - و در آن حالت که غلبه فوج میرزا ظاهر گردیده بود و پادشاه از فوج برآمده بمیرزا تاخنة هزیمت داده بود تا گرفتار شده آمدن او عرش آشیانی برای دفع کسل بلغار و توده ده روز در زهر سایه درخت آرام گرفتند - در لشکر اختیار الملک خبر مغلوب گشتن فوج پادشاه انتشار یافت - اختیار الملک بشغب تمام مکان خود را گذاشته بقصد مقابله و غارت فوج پادشاه و مدد لشکر خود بپه عذنی اجل خویش و اقبال پادشاه جلو ریز وقتی خود را رساند که تمام فوج عقب میرزا تاخنة بود - و عرش آشیانی با دو صد و سه صد سوار زیر درخت سایه دار با دل بیدار در راحت بودند - از رسیدن اختیار الملک پادشاه خبردار گردیده مستعد مقابله گشته نقارچیان را که دل و دست آنها از کار رفته بود - بفراختن شادبازنه فتح مأمور ساختند - و خان اعظم که با فوج خود در شهر محصور بود - باستعجال تمام برآمده از عقب اختیار الملک رسیده بکارزار و مدد

عرش آشيانی پرداخت - درين گرمي دار و گير راجه جي سنگ
 که خود را بمدد عرش آشيانی رسانده بود باندک دار و گير
 که بميان آمد راجه نامي با چند نفر رکاب بکار آمد و اختيار
 الملک گرفتار جنگ اجل گرديد و تمام فوج و بهير گجراتوان
 و ميرزا بغارت تاراجيان و بهادران پادشاهي درآمدند - و خان اعظم
 بملازمت عرش آشيانی رسيد - و سعادت قدمبوس حاصل نموده
 شکر چنان فتح که کمتری از پادشاهان را رو داده باشد بجا آورده
 بتقدیم آداب تهنیت پرداخت - و دیگر امراي عظام رکاب تسلیمات
 مبارک بان بجا آوردند و نثار گزاندند - اگرچه عرش آشيانی
 بر قطع شجر حیات ميرزا راضي نبودند اما راجه رام سنگ راضي
 بنگاه داشتن ماده فساد نگردیده بقتل او مبادرت نمود - و خان اعظم
 را بدستور سابق در احمد آباد گذاشته متوجه آکره شدند .

بعد آرام گرفتن چند روز را بست ظفر پیکر طرف ملک شرقي
 برافراشتند - و بعد رسیدن بنواح حاجی پور پنه ترددات فوج کشي و
 کارزار و صحایات رستمانه آنچه در تسخیر آن ولایت از ان پادشاه گیتی
 ستان که قلم ابطال بر داستان رستم و اسفندیار مي کشید بظهور آمد -
 و افغانان سور و لودي و نیدازی بسیار را علف تیغ ساختند - اگر خواهد
 مجمل از تفصیل آن بگزارش آرد از سر رشته اختصار نویسی بیرون
 مي افتد - هرکه خواهد که اطلاع یابد پاکبر نامه و تاریخ فرشته
 رجوع نماید .

حاصل کلام در سنه نهمصد و هشتاد و چهار [۹۸۴] بعد قلع

ریشه فساد مدعیان خاندان این دودمان بعضی را بجزا و سزا درحاندند

و جمعی را مطیع و مدقاد ساختند و بیشتر از توابع ملک شرقی را بتسخیر و تصرف اولیای دولت در آوردند - و بامداد تدبیر و طالع اکبری خطبه و سکه بنام نامی خود نموده خان جهان را بحکومت بنگاله مقرر فرموده بفتح پور مراجعت نمودند *

درین آوان والی برهان پور مظفر میرزا را با گلرخ بیگم والده او مقید ساخته مع تحف و هدایای دیگر همراه ایلچی زبان دان قاعده فهم بحضور فرستاد - پادشاه از راه فضل و عنایت مظفر میرزا را بانواع رعایت فوازش فرموده بهمسری شاهزاده خانم دختر خود معزز و مفتخر ساختند *

درین سال از غیب در فراش خانه فتح پور آتش افتاد و چنان شعله ور گردید که هرچند سقایان و عمه کارخانجات برای فرو نشاندن آن دست و پا زدند - مانده نه بخشید - و تا دوسه روز میسوخت - و اموال چندین لک روپیه تلف گردید - و بحکم تلف المال خلف العمر شکر سلامتی خود بجا آوردند *

و درسنه نهصد و هشتاد و هشت [۹۸۸] خبر فوت خان جهان بعرض رسید و متواتر بظهور پیوست که بعد واقعه خان جهان فساد عظیم در ملک نو تسخیر در آمد بنگاله برخاسته - خواستند که متوجه بلاد شرقی و دفع فساد بنگاله گردند - درین ضمن خبر فرصت اثر تسخیر قلعه بهکر در سنه هفده جلوس بعرض رسید - و بشگون نیل گرفتند *

و در همین آوان از نوشتجات کابل و اخبار نویسان شمالی بوضوح پیوست که میرزا محمد حکیم از شنیدن تشریف بردن

پادشاه سمت بنگاله و مهم ولایت شرقي برهنمائي بعضی گمراهان واقعه طلب بگرد آردی لشکر پرداخته خود را برای تسخیر لهور طرف پنجاب رساده و بسیاری از زمینداران و هنگامه طلبان بد عاقبت با اورفیق گشته خلل عظیم در اطراف لهور انداخته اند - لهذا رایت ظفر آیت بدان سو برافراشتند - همین که خبر رسیدن پیش خانۀ پادشاه گیتی ستان بهانی پت بمیرزا محمد حکیم رسید - سراسیمه وار بدستور سابق راه کابل اختیار نمود - بعده که سرهند مضرب خیام گردید شاه منصور حاکم سرهند را که در طلبیدن میرزا محمد حکیم هم داستان بود مقید ساخته فرمودند که منصور وار بر سردار عبرت جلوه گرسازند - و شاه زاده محمد مراد را هر اول ساخته بقصد گوشمال میرزا محمد حکیم متوجه کابل شدند - نزدیک کابل که رسیدند مریدون خان ناگهان بر سر اردوی شاهزاده تاخذه نفرقه تمام بحال سپاه و مردم بازار که ازین حادثه عافل بودند رساند و مال و متاع بسیار بغارت رفت - و در همان گرمی شاه زاده بر محمد حکیم خود را رسانده معرکه قتال و جدال بپاراست - و آدم بسیار از طرفین کشته و زخمی شدند - آخر نسیم فتح بر لشکر شاهزاده محمد مراد وزید - و میرزا محمد حکیم فرار نموده پناه بکوهستان کابل برد - و عرش آشیانی بعد شنیدن مزده فتح بکابل تشریف برد - اعیان و بزرگان شهر را اعزاز و اکرام تمام فرمودند و رعایتها نمودند - میرزا محمد حکیم عربضه مشتمل بر اظهار ندامت و التماس عفو جرائم مصحوب ایلچی فهمیده بخدمت عرش آشیانی فرستاده مضمون این بیت بعرض رساند

• بیت •

سپهر و خطای بنده گرش فیضت اعتبار

معنی لطف و رحمت پروردگار چیمت

قبول افتاد - وقت ملازمت نظر ترحم و عنایات بحال او دریغ
نداشته متوجه هند و سده گردیدند - بعد از آنکه نزدیک آب
نیلاب مضرب خیمام گردید فرمودند که قلعه در آنجا بنا نمایند
و معموی به آنک سازند - بعده که در سده نهند و فود و یلک
[۹۹۱] آن قلعه مرتب گردید و پادشاه بپادشاه بپادشاه شرف نزل فرموده
بودند قلعه داری آنجا براجه بهگوان داس عنایت فرمودند و متوجه
فتح پور گردیدند - بعد داخل شدن فتح پور در مزاج عرش آشیانی
انحراف تمام رو داد - و ماده فتنه و فساد واقع طلبان گردید - و
برای تسلی و رفع گفت و گوی بیخبر صلکان با وجود اثر تکسیر و
نفاقست اکثر دیوان میفرمودند - و چون خود بسبب عارضه بدنی
مهم بنگاله نتوانستند نمود و دیگری را سزارار این کار عمده ندانستند
شهباز خان کفبر را که در قید بود نظر بر جوهر ذاتی او از قید
بر آورده بعد عنایات سلطانی برای دفع نساد بلاد شرقی روانه
بنگاله ساختند •

چون ظفر خان گجراتی در ابتدای سال فتح احمد آبد
شرف اندوز ملازمت گشته بعطای منصب عمده و جاگیر لائق
سرافرازی یافته بود آخر بانغرای فتنه جوان بدعتیست گردیده طرف
احمد آباد رفته علم بغی برافراشت - و روز بروز ماده خلل ملک
و خوابی حال رعایا میگردید - و باامداد نفاق حکام معزول و منصوب
که بتحریر و تفصیل آن نمی پردازد مهم او باامداد کشید - و آشوب

عظیم در صوبه احمد آباد برپا گردید - آخر میرزا عبد الرحیم ولد
 بیوم خان مخاطب بمیرزا خان را بدان مهم مامور فرمودند - و در سنه
 نهمصد و نود و دو [۹۹۲] با گجراتیان و ظفرخان محاربات
 صعب و کارزار صف بمیان آمد و چندین هزار سر و سردار بزیر تیغ
 آمدند - و بعد کوشش و کشش بسیار که از طرفین بطهور آمد نصیم
 نصرت بر لشکر میرزا خان وزید - و ظفرخان خود را طرف جهنم گره
 و جام رسانده بفکر خام فراهم آوردن لشکر از سر نو افتاده فساد تازه
 دران ضلع برپا نمود - میرزا خان با فوج شایسته بآن صوب شتافته بعد
 تردد نمایان ظفرخان را از انجا بدر ساخت - و بار دیگر آن سرمایه فساد
 با لشکر زیاد سر از بهرونج بر آورده با قطب الدین خان جاگیردار
 حاکم بروده و بهرونج مقابله نموده غالب آمده قطب الدین خان را
 کشته فوج او را غارت نموده خزانه که دران هر دو محل موجود بود
 بدست آورده و مبلغی از تجار و صرافان نقد و جنس بطریق قرض
 بزور گرفته سی هزار سوار فراهم آورده بقصد مقابله میرزا خان
 مقوجه احمد آباد گردید - میرزا خان ده گروهی احمد آباد برآمده
 با او محاربه نمود - و دار و گیر غریب زد و خورد عجیب رو داد -
 و سه هزار آدم از هر دو طرف دران کارزار کشته و زخمی گردیدند - آخر
 فتح نصیب میرزا خان گردید - ظفرخان باز طرف جام شتافت و میرزا
 خان همچنان خود را به بروده و بهرونج رسانده منصوبان ظفرخان را
 اخراج و تاراج نموده عمال پادشاهی دران محل مقرر کرده با احمد
 آباد مراجعت نمود - و بار سیوم و چهارم نیز میان ظفرخان و میرزا
 خان مقابله و مقاتله رو داد - و هر بار ظفر نصیب میرزا خان گردید -

متوجه سمت جنوب گردند - درین ضمن خبر شورش افغانان
 روشنائی که نزدیک کوههای پشاور با حکام پادشاهی به شوخی پیش
 آمده قطع الطریق و راهزنی اختیار نموده بودند - و خبر فساد
 کشمیر که در ذکر صوبه و سلاطین کشمیر مفصل درج گشته بعرض
 رسید - و معا بظهور پیوست که والیان توزان بقصد تسخیر کابل کمر
 بسته لشکر کشی نموده اند بسبب تواتر رسیدن اخبار ناملائم متوجه
 پنجاب شدند - و میرزا شاه رخ را با امرای عقیدت کیش دیگر
 برای تسخیر کشمیر که بیشتر ماده فساد اطراف همان بود
 مرخص فرمودند - و زین خان کوکه را با شیخ فیضی که از مقربان
 خاص بود برای تنبیه افغانان مرخص نمودند - میرزا شاه رخ
 که بکشمیر رسید محاصره و محاربه آنجا بامتداد کشید و ایام برف
 و شدت سرما رسید و لشکر هندوستان تاب شداکد ایام یخ و برف
 نیاورد به بسیاری تلف شدند - لهذا میرزا شاه رخ بدین حکم صلاح دولت
 و رفاه حال مسلمانان دران دانسی که قرار صلح بدین شرط بمیان
 آورد که محصول دار الضرب و زعفران که عمده حاصل آن سرزمین
 است در سرکار پادشاهی بضبط در آید و لشکر دست از محاصره
 بر دارد - بعد عرض خلاف مرضی بظهور آمد و میرزا شاه رخ مورد
 اعتراض گردید - درین ضمن میرزا سلیمان چند میرزا شاه رخ بحضور
 رسیده در جرگه صاحبان و مقربان گشته شفیق نا کرده کاری میرزا
 شاه رخ گردید •

و از آنکه حکیم عالی الاطلاق در هر عهده از حکام مشهور
 و صاحب کمالات مفرور آن عصر را بهمان بلا که خود را دران

سنه ۱۰۰۱ . (۱۹۱) . محمد اکبر پادشاه

فن چاردانگ میدانستند مبتلا ساخته هم آغوش مرگ نموده چنانچه افلاطون و دیگر حکمای کامل عیار بازار اسهال و هر مرضی که در علاج آن خود را سر آمد روزگار می شمردند در گذشتند - و راجه بیربل (76) که از جمله مقربان عمده محمد اکبر پادشاه صاحب السیف و القلم گفته می شد و در فهم و فراست و دانایی و رای صائب و بزنه گویی و حاضر جوابی نادر العصر آن عهد خود را میگرفت و عمری در پست و بلند تجارب روزگار بحر برده بود - در سنه هزار و یک [۱۰۰۱] (77) مطابق آغاز سال سی و یکت چلوس غریب حادثه و چشم زخم برفوج عرش آشینایی که بصره اری راجه بیربل تعیین گشته بود رسید - مجمل از تفصیل آن در گزارش می آرد که بعده که زین خان و شیخ فیضی برای تنبیه افغانان روشنائی تعیین گردیدند هر چند شرط سعی و تردد بتقدیم رساندند بحسب کثرت افغانان که از مور و ملخ زیاده بودند فائده مرتب نشد - بعده کنور مان سنگه را با لشکر تازه بدان مهم مرخص ساختند و روز بروز مقدمه فساد آن قوم زیاد میگردد - تا آنکه راجه بیربل همراه سعید خان کهکر و فتح الله مخاطب بحکیم ابو الفتح که از هم از دانشمندان روزگار گفته می شد و جمعی

(76) در نسخ موجوده بیربل و بیربر هر دو نوشته و در تاریخ فرشته و اکبرنامه بیربل و در منتخب التواریخ بدائونی و بعضی نسخ آکین اکبر بیربر نوشته .

(77) بدائونی و فرشته تاریخ قتل بیربل ماه صفر سنه ۹۹۴ گفته .

محمد اکبر بادشاه (۱۹۲) جلد ۱۰۰۱

از امرای تجربه کار مع فوج ده هزار سوار و پیاده کارزار دیده
 فیرد آزما طریق سردار مستقل و متحد بمدت زین خان و شیخ
 فیضی مرخص ساختند - از آنکه بیربل در فن شعر هندی و لطیفه
 گوئی و مشیر بودن در امور ملکی و دانائی در خدمت عرش
 آشیانی بسیار معزز بود و کمتر بر جدائی او از رکاب راضی می شدند
 و سرانجام آن مهم را موقوف بر رفتن او دانسته بودند وقت رخصت
 از راه کمال لطف دست بردوش او گذاشته تاکید بزود مراجعت نمودن
 بعد فراغ تفتیه آن جماعه بدسکال فرمودند - بعد از آنکه بیربل بدان مکان
 رسید در ابتدا تردیدات نمایان و سعی جمیانه او در تفتیه و تادیب
 آن جماعه بد عاقبت بظهور آمد و جمع کثیر از ان مفسدان را قتل و
 اسیر ساخت و مکانهای قلب آنها را بتاخت و تاراج در آورد - اما از آنکه
 مقابل فرور او نظر بر دانائی خود داشت در تقدیر چنان رفته بود که
 چشم زخمی که در تمام ایام سلطنت عرش آشیانی نرسیده بود بلکه
 کمتر در محاربات رو داده که از جمله چهل پنجاه هزار نفر سوار و
 پیاده یک متنفس جانبر نگردیدند بر او گذشت - یعنی در عین
 ایام کوشش در پای کوتل کوهی که دره دشوار گذار پر از سنگهای
 نا هموار نزدیک آن واقع شده بود جاسوسان خبر آوردند که افغانان
 جمعیت فراهم آورده قصد شب خون بر موج پادشاهی دارند -
 بیربل بعد شنیدن این خبر بی آنکه همراهان دور و نزدیک خبر کنند
 و پای مشورت بمیان آرد بقصد آنکه این سه چهار گروه دره کوه
 را طی نموده از ان مکان که ملاحظه شب خون زدن بود بر آید آخر
 روز با لشکر و بهر کوچک نمود - از اتفاقات یکی از افغانان چلد رو که

دران لشکر بطریق جاسوس بود بچالاکي تمام خبر بدان سرگروه آن کوه و سرداران آن گروه رساند - همینکه اول شب داخل دره گردید اول بمسبب سنگ لاج و نشیب و فراز در شب تار ترتیب فوجي که مقرر کرده بود برهم خورد - و پدر از پسر و نفر از آقا و سپاهي از سردار جدا افتاد - دوم افغانان از دست راست و چپ بالاي کوه و روبرو و عقب رسیده بزدن سنگ دست و فلاخن و انداختن پارچه سنگهای فیل ربا شروع نمودند - راه پیش رفتن و برگردیدن و تردد نمودن بند گردید و از تنگي راه و برخاستن آشوب و برسر هم فراهم آمدن سوار و پیاده قیامت برپا گردید از هر سنگي که فرود می آمد و از اطراف متصل می بارید دست و سر و پاي سه چهار کس شکسته می گردید و فریاد بجای نمی رسیده و تمام شب سنگ بلا بر سر اجل رسیدگان می بارید - تیر و گولي آن قدر می رسید که از احاطه حساب بیرون بود و تا اثر دمیدن صبح اثر از حیات بلکه نام و نشان آن اهل صامت نماند سوای زین خان کوکه و حکیم ابو الفتح که دران قتل عام رفیق نبودند بلکه از حرکت لشکر راجه خبر هم بآنها نرسیده بود باقي تمام فوج از سپاه و مردم بهیر صغیر و کبیر همراه هشت نه سردار نامي مثل راجه بیدر بل و راجه دهیر (?) و خواجه عرب بخشوي فوج و حسن پني و ملا شیري مشهور که دران بلیه دار و گیر دیده بودند و غیره بقتل رسیدند و متنفسي ازان ورطه نجات نیافت و زین خان کوکه و حکیم ابو الفتح بعد آن چشم زخم در انجا استقامت نتوانستند نمود - و دست از اسباب و هیبه برداشته ایلغار کنان خود را بقلعه ائت رساندند -

و منضوب پادشاه گردیدند (و از مقولات راجه بیریبل است که روزی محمد اکبر پادشاه تار یکی قبر یاد نموده اندیشه می نمودند - راجه مزبور با وجود بودن قوم برهمن گفت در زمینی که جسد مبارک پرنور سرور کائنات مدفون باشد در آن زمین تاریکی چرا خواهد بود) (78) •

بعده راجه تودرمل را با لشکر گران برای تدارک و تلافی آن و تنبیه مفسدان مرخص فرمودند - و راجه تودرمل بعد رسیدن آنجا تدبیرات بکار برده و قلعه ساخته بمور ایام از اتمام مهم سرخ روی بر روی کار آورد - عرش آشینانی خواستند که بقصد تسخیر کشمیر خود بدولت متوجه شوند - محمد قاسم خان کلبلی را با فوج شایسته بطریق هراول مرخص فرمودند - بعد رسیدن محمد قاسم خان طالع او یاری نمود که قبل از رسیدن او میان سلطان زادهنی کشمیر و زمینداران آن دیار که همیشه آن ملک ماده شورش و نزاع بوده نفاق و نزاع تمام بمیان آمد و بیشتر از زمینداران تمن دار بمحمد قاسم خان رجوع آورده مع فوج خود بدر پیوسته بی قتال و جدال کشمیر را بتصرف ملازمان پادشاهی در آوردند - و اقبال اکبری باستقبال شنافته کار خود ساخت - اما بسبب نزاع اعیان کشمیر بعد تسخیر با محمد قاسم خان موافقت نیفتاد و بند و بست نتوانست نمود و بیشتری از مردم کشمیر بحضور باستفانه آمدند - بظهران حکومت آنجا را بسید یوسف خان مشهدی که دختر مورزا

هندال بار منصوب بود مقرر فرمودند - و زین خان اتکه را بحکومت کابل مرخص نمودند - و بعد رسیدن خبر بند و بست کشمیر در سنه نهصد و نود و هفت [۹۹۷] خود بدولت برای سیر و تفریح لاله زار و شکار آن سرزمین همیشه بهار متوجه شدند *

و درین سال خبر فوت راجه تودرمل که مدارالامهام ملکی و مالی بود و کاردانی و بندوبستی که او در هندوستان نموده بر صفحه روزگار و دفاتر لیل و نهار یادگار مانده و سابق بگزارش آمده بعرض رسید - باعث ملال خاطر مبارک گردید * (79)

چون بسبب مراجعت خان اعظم از برار و دکن بی نیل مقصود او را از احمد اَباک معزول فرموده بودند درینوقت باز بحکومت احمد اَباک مقرر فرمودند و مخاطب بگورکلتاش خان نمودند - و کابل را بمحمد قاسم خان اوزانی داشتند - و شهاب الدین خان را حاکم مالوا ساختند - و خان اعظم با فرج شایسته برای تسخیر و تادیب راجه جونگه که مکرر برو فوج رفته بود و سر باطاعت نرود نمی آورد و دم از انا الملکی میزد رفته بعد محاربات صعب و کارزار رستمانه و کوشش و کشش بسیار مغلوب و منکوب ساخته آن ملکت را که کنار دریای شور واقع است بقصوف پادشاهی در آورد *

چون مردم کشمیر را که مدام ماده شورش بوده اند با سید یوسف خان موافقت نیفتاد میرزا یادگار را بحکومت آنجا

(79) عبارتی که از صفحه ۱۵۵ سطر ۴ تا صفحه ۱۵۸ سطر ۲۰

چاپ شده آن عبارت در نسخه سوم اینجا نوشته است *

مرخصی فرمودند و خود بدولت بلاهور تشریف آوردند *
 بعد از آنکه عرش آشیانی از تسخیر بنگاله و مالوا و احمد آباد و
 کشمیر و بهکرو سند و اکثر زمینداران و راجه‌هایی نامدار هفت خاطر جمعی
 حاصل نمودند از سر نو بفکر تسخیر کهن افتادند - اول چهار ایلچی
 با وقار مهیبه کار همه زبان آشنا نزد والی برهانپور و برار و بیدرو و
 احمد نگر روانه ساخته کلمات چند از روی نصیحت وعده و وعید آمیز
 نوشته بیغام نمودند - از آن جمله شیخ فیضی که علامه دیران عهد بود
 هرچند آنچه شرط تبلیغ رسالت بود بتقدیم رساند مفید نیفتاد - و
 بار دیگر فرستاده‌ها جواب ناکامی شنیده مراجعت نمودند *

درین ضمن اطهوا پیوست که یادگار میرزا که دختر یکی از زمینداران
 کشمیر را که صاحب فتن و مادی فساد بود بعقد خود درآورده علم بغی
 برافراشت - و امری که برواقعت او تن ندادند با قاضی آنجا قتل
 و اسیر ساخته - شیخ فرید بخشی که از اولاد جعفر کذاب و بسادات
 رضوی زبان زد و از شجاعان مشهور بود برای تادیب او رخصت
 فرمودند - و او رفته بعد قتال و جدال غالب آمده یادگار میرزا را
 مقتول ساخته سر او را بحضور فرستاد عرش آشیانی بار دیگر برای
 سیرگل و لاله بهار کشمیر بهشت نظیر تشریف برده حکومت آنجا را
 از سر نو بسید یوسف خان مشهدی مرحمت نموده بعد فراغ
 تنبیه بعضی مفسدان و بند و بست اطراف طرف قلعه رهناس
 تعلقه پنجاب رایت ظفر آیت برافراشتند *

درین آوان خبر کشته شدن مظفر خان عرف سلطان مظفر گجراتی
 که بعد چندین مقابله و کارزار که هر بار فرار اختیار نموده باز اقدام

بر صحابه خان خانان و خان اعظم می نمود آخر اسیر سر پنجه خان اعظم گردید و چون دانست که بخواری و زاری پا مال مکافات کردار خواهد گردید حربه پنهانی بهم رسانده وقت رفتن جای ضرور بدست خویش خود را هلاک ساخت - بعرض رسید - و معا مزه عثم اوقیمه و دیگر بعضی نواح بنگاله که مانده بود از روی عرضه داشت راجه مان سده با صد و بیست زنجیر فیل فرستاد او معروض گردیده باعث تفریح طبع عرش آشیانی گشت •

(80) اگر چه عبد القادر مولف تاریخ بداونی که مدتی از

(80) در یک نسخه بعرض این عبارت این چنین نوشته که - شیخ عبد القادر بداونی که امام محمد اکبر پادشاه گفته می شد در تاریخ بداونی تالیف خود چندین جا فقرات چند در حق محمد اکبر پادشاه نوشته که از آن صریح بوی تعصب و عرض نفسانی بمشام اهل حرد می رسد چنانچه بعد فوت او مضمون تاریخ بداونی بعرض جنت مکانی جهانگیر پادشاه رسید و حکم مقید ساختن پسر او و تاراج نمودن خانه فرمودند و با وجود از صحافان مچلکی این معنی گرفتند که خرید و فروخت تاریخ بداونی نمایند زیاده از همه بداونی در دار الخلافه نزد صحافان یافته می شود و از شهرت این غضب سلطان قاسم فرشته و شیخ نور الحق دهلوی مولف تاریخ زیده و غیره که سه مولف در شروع عهد جهانگیر هم عهد بوده اند اصلا قلم را بذکر این مقدمه آشنا نساخته اند اما مسود اوراق که سوی حق گوئی کار بهر ضا جوئی میر و وزیر

مقربان خلوت و امام عرش آشیانی و فاضل مقرری بود -
 ظاهراً در عقائد دینی باتفاق دیگر نصایب آن عهد با شیخ فیضی و
 شیخ ابو الفضل پسران شیخ مبارک که از مقربان و محترمان خاص
 عرش آشیانی گفته می شدند اختلاف بهم رسانده بود - لهذا درباره
 هر دو برادر و جمعی که از جمله پیش آورد هئی آنها بودند و نزد
 پادشاه قرب و راه حرف زدند داشتند بعضی مذکورات خلاف
 عقیده اسلام بزبان داده - همچنان نسبت به بندگان عرش آشیانی
 نیز در چندین مقدمات کلیات نا گفتنی و نا نوشتنی دور از قبول
 عقل نوشته خواهد عشر عشیر آنها بتذکار در آورد از پاس ادب
 دور میداند اما از آنکه نقل کفر کفر نمی باشد چندین فقرات از
 نگاشته عبد القادر بزبان خامه میدهد - اولاً چون عقاید آن عهد
 همیشه در مجالس و مخاطب فیضی و ابو الفضل را مطعون
 خلاف طریقه متشرعین و پیروان دین می ساختند و بسبب اسم
 پدر آنها که مبارک نام داشت طعن عدم نجاست نیز می نمودند
 مضمون خطی که مبارک به پسران خود نوشته و از روی نصیحت
 کلمه چند دران درج نموده چون نقل آن خالی از طول کلام نیست
 خلاصه آنرا می نگارم - بابلی من از فضلی این عهد که همه جو
 فروش گندم نما اند و دین را بدینا فروخته تهمت آن بر ما بسته اند

ندارد بعد تجسس و تفحص بسیار آنچه از انتخاب تواریخ بدآورنی
 و غیره بر آورده بطریق آنکه نقل کفر کفر نمی باشد فقره چند بزبان
 خامه صدق بیان میدهد *

از گفته حرف آنها نباید رنجید - و از آنکه از طرف نجابت ما گفتگو دارند دل بتشویش نباید نمود - در ایامی که والد من ودیعت حیات نمود من بعد تمییز نرسیده بودم والدۀ من مرا در سایه عواطف یکی از سادات ذو الاحترام در کمال عسرت پرورش میداد - و در تربیت من از طرف درس علمی و دیگر تادیب کمال سعی بکار میبرد - از آنکه پدرم مرا حسب فرمودۀ بزرگی موسوم بمبارک ساخته بود روزی یکی از همسایه‌های حسد پیشۀ آن سید والا فراد که غمخواری و تیمارداری ما بیگمان می نمود مادرم را بکلمات درشت رنجانیده مرا بعدم نجابت مطعون نمود - والده ام گریه کفان نزد آن سید والا مقام که از حسب و نسب پدرم اطلاع داشت رفته نالش تعدی او نمود - و آن (سید) او را زجر و توبیخ تمام فرمود - الحال الحمد لله که حق سبحانه تعالی ما و شمارا از فضل بی پایان خویش در سایه لطف و کرم بادشاه عادل و باطل فخر زمین و زمن بدین رتبه و پایه رسانده که فضایی عصر از راه همچشمی حسد میدارند و رشک میبرند - بعد اتمام این مضمون از ابتدای احوال شیخ مبارک می نویسد که در ابتدا بمرتبه از متکلمین صلاح شعار بود و از وجد و سماع انکار داشت از خانه که در آن می ماند در صورت شنیدن صوت سرود و نغمۀ خانۀ همسایه اجتناب می نمود - و در آن خانه ادای صلوة و توقف جائز نمی دانست - بعد چند گاه میل بتصوف بهم رسانده دم از وحدت وجود میزد - و کار بجائی رسید که لمحۀ بی غنا نبود - و چون در آن ایام ابتدای آمد آمد و دانشمندان و سخن وران ایران و عروج دولت صاحب کمالن هر دیار بود - و آنها را باهم بسبب

قرنی که شیخ ابوالفضل و شیخ فیضی در خدمت پادشاه داشتند سرکار همبزمی واقع می شد - و شیخ مبارک جوپای صحبت دانشوران بوده از آنها گرمی بازار خود میدانست از اثر صحبت که با فضلی ایران سوابی ملا عرفی که در همان ایام از شیراز رسیده با وجود آغاز بهار شباب در فن شعر و مداحی پادشاه و گفتن فصائد و اشعار رنگین و دیگر همه کمالات بمرتبه تمام شهرت یافت و نزد پادشاه معزز گردید و باعث رشک هر دو برادر گشت و میان همدیگر سوره مزاج بهمرسید - گویند روزی عرفی وارد خانه ابوالفضل گردید و ابوالفضل قلم در دست گرفته در تحریر دیباچه قران که می خواست بلا نقط تصنیف نماید بجز فکر فرو رفته بود عرفی پرسید که مخدوم در چه فکری در جواب گفت میخواهم که اسم پدر خود بی نقط ظاهر نمایم عرفی گفت حاجت فکر نیست بزبان اصل خود مبارک بنویسید - این معنی پر طبع ابوالفضل نهایت گرانی نمود - باز روزی عرفی برای عیادت فیضی رفته بود نزد یلیک خوابگاه او سگ بچه چذو دید که ولانهای زربفت با زنجیر طلا در گردن داشتند پرسید که مخدوم زانها بچه اسم موسومند فیضی گفت باسم عرفی در جواب از زبان عرفی برآمد مبارک باشد - گویند عرفی در عین شباب بهار جوانی که سال عمر او از بیعت تجاوز ندهوده بود مسموم گردید که با او موافقت نیفتاد میداشت - میل بمذهب تشیع بهمرساند - و با آنها اظهار هم رنگی می نمود بعد چند گاه رغبت تمام بمطالعه کتب حکما بهمرسانده رفته رفته از معتقدان و پیش قدمان دهریه گردید و پسران او راهنمای اکثر مقربان

پادشاه گردیده مطیع و منقاد خود ساختند - و مزاج عرش آشیانی را نیز در بعضی مقدمات چنان از راه برده بودند که در زبانها بمرتبه اتم متهم می ساختند - و چون خان اعظم کوکلتاش اتکه که اصل اسم او میرزا عزیز بود - و در نظم و نثر و اکثر علم از دانشوران و صاحب کمال آن مشهور آن عهد گفته می شد و در خدمت عرش آشیانی از راه قرب مادر که مرضعه پادشاه بود نهایت گستاخانه سلوک می نمود - و در ریش تراشیدن و سجده نمودن خلاف امرای دیگر که اطاعت امر می نمودند بعمل نیارده ریش را دراز گذاشته بود - و مدام با مقربان حضور خصوص با شیخ ابوالفضل و شیخ فیضی درین ماده نزاع دینی داشت - لهذا هر دو برادر و مقربان دیگر مانند او در حضور مصلحت ندانسته تجویز صوغه داری احمد آباد بعد تحسیر آن بمیان آورده او را از پادشاه جدا ساخته بودند - بعد انقضای چند سال بموجب درخواست والدۀ او فرمان طلب او از راه کمال لطف بدین مضمون صادر شد که چون والدۀ شما خواهش ملاقات شما زیاده از حد دارد باید که نائب در احمد آباد گذاشته زود خود را بحضور سراپا سرور رسانند - خان اعظم چون سر از اطاعت امر بیچیده بود در رفتن حضور دفعیه می نمود - باز فرمان اعتراض آمیز بدین مضمون صادر فرمودند که مگر ریش شما سنگین می نماید که در آمدن بخدمت هر دو قبلۀ خود تعلل می ورزید بعد ورود فرمان ثانی خان اعظم که از مدت بهانه طلب بود بعضی برگنه و مکانهای مفسد پیشه را تاقت و تاراج نموده مجلفی کلی از نقد و جنس بدست آورده طلب سپاه را مفرغ ساخته با عیال

و اطفال ببند در کهنبايت که از آنجا جهازات بهمه بخادر ترده مينمايند
 آمده راکب جهاز گشته روانه کعبه الله گرديد - بعده که بعرض عرش
 آشيانتي رسيد فرمان استمالت نصيحت آميز باين مضمون
 نوشتند که مي حصول رهاي در کعبه دل بکعبه سنگ و گل رفتن
 خلاف شرط عقل و زاي اسلام است - خان اعظم در جواب گستاخانه
 معروض داشته و اصلا پاس ادب و حق نمک را منظور نداشته پادشاه
 را متهم بدعوي نبوت نموده فقرات لغو دران درج نموده که بتحرير
 و تفصيل آن نپرداختن اولی - و مبالغه بدین مرتبه نموده که چون
 شما را بدخواهان دين و دولت از راه راست برده بدنام راه بدعائيتي
 ساخته اند و نميدانند که کدام پادشاه دعوي نبوت نموده مگر مثل
 کلام الله براي شما نازل گشته يا معجزه مثل شق القمر از شما واقع
 شده يا مثل چهار يار باصفا داريد که خود را متهم بدین بدنامي
 ساخته ايد - بنا برین که عزيز کونک نسبت بهمه خير خواهان ديگر که
 في الحقيقه بدخواه آن جنابند فدويت دارد رويه بيست الله آورده
 بدین قصد که آنجا مقیم گشته براي شما دعای رجعت براه راست
 نمايد - اميدوارم که مناجات اين عاصي بدرگاه قاضي الحاجات اثر
 بخشیده شمارا براه مستقيم باز آرد - و نيز در تاريخ بدواني نوشته که
 خان اعظم بعد رفتن بکعبه متبرکه از سلوک شريف با آنجا استقامت
 نتوانست ورزيد باز او بدین جناب خطا بخش و جرم پذير رجوع
 آورده در ريش تراشي و سجده و درهمه باب متابعت نموده - اگرچه
 بر عقلا ظاهر و هويدا است که مقدمه دعوي نبوت درهمه صورت
 خواه در مانده از عرش آشيانتي و خواه نسبت بخان اعظم که آن